

داستان

گیخاتو بن آباقاخان بن هولآگوخان [بن]

تولوی خان بن چینگیزخان

[و آن بر سه قسم است]

ولادت مبارك او شب پنجشنبه بیست [و] پنجم بهمن ماه قدیم ۵
سنه ثمان و ثلثین و ستمائه یزدجودی مطابق سنه... و اربعین و
ستمائه هجری به مقام... به طالع سنبله و روز یکشنبه بیست [و]
چهارم رجب سنه تسعین و ستمائه موافق بیست [و] پنجم آلتیج آی
تولی پیل او را به پادشاهی نشاندند؛ و پنجشنبه ششم جمادی الاولی
سنه اربع و تسعین و ستمائه وفات یافت. مدت عمرش... سال و ۱۰
مدت پادشاهی سه سال و دو ماه... بود.

قسم اول

در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و پسران و
دختران و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند؛ و ذکر
دامادان و جدول شعب فرزندان ۱۵

قسم دوم

در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و
امرا در حال جلوس او بر سریر خانی؛ و تاریخ احوال زمان
پادشاهی او و آنچه در آن مدت حادث گشته است.

قسم سوم

در سیر و اخلاق گزیده‌او و سخنها و مثلها و بیلگه‌ها و حکمهای
نیکو که کرده و فرموده، و حکایات حوادث که در زمان او واقع
گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نشده و متفرّق معلوم گشته. / 535

قسم اول

در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و پسران و دختران و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب گشته‌اند و ذکر دامادان و جدول شعب فرزندان

۵ گَیْخَا تُو پسر دوم آبا قَاخَا نْ بود، از نُوقْدَا نْ خاتون از قوم تَا تَار در وجود آمده و بَخْشِیَان او را اِیِرَنجِی نْ دُورجِی نام نهادند و او را خواتین و قومایان بسیار بودند:

اول: عایشه خاتون را خواست دختر طُوغُو پسر ایلگائی نویان، و بعد از آن دُونْدِی خاتون دختر آقْبُو قَا پسر ایلگائی نویان از جَلَا یِر، و بعد از آن ایلتُو زَمِشْ خاتون دختر قُتْلُغْ تَمُورْ کُورْ گَا نْ از قوم قُنْقِرَا تْ، و بعد از آن پادشاه خاتون دختر قطب الدین سلطان کرمان، و بعد از آن اُورُوکْ خاتون دختر سَارِیجَه از کِرَا یِتْ، و بعد از آن بُولْغَا نْ خاتون، و قومایی داشته ننی نام که بعد از [او اَلَا فِرَنْگْ] او را بستد، و دیگر اِیْسَن نام دختر بَکَلْمِشْ برادر اُوجَا نْ از قوم اَرُولَا تْ.

۱۵

و سه پسر داشته مهتر همه: اَلَا فِرَنْگْ مادر او دُونْدِی خاتون؛ دوم هم از او ایرانشاه؛ سوم چینگْ بُولَا دْ از بُولْغَا نْ خاتون. و دخترانش چهار بوده‌اند: یکی اُولَا قُتْلُغْ نام، او را به عَرَبْ تَا ی دادند؛ و دیگر ایلْقُتْلُغْ، او را به امیر قُتْلُغْ شاه دادند؛ و دیگر اَرَا قُتْلُغْ، هر سه از عایشه خاتون در وجود آمده بودند؛ و از دُونْدِی ۲۰ نیز دختران داشت.

قسم دوم
از داستان گِیخاُتو خان

در مقدمهٔ جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان
و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی و تاریخ احوال
زمان پادشاهی او و آنچه در آن مدت حادث گشته

۵

مقدمه [در] جلوس او بر سریر خانی

در ابتدا بیشتر امرا بر آن بودند که بایندو را بنشانند خاصه
طایفه‌ای که تهییج فتنه از ایشان بود چون امیر چوبان و قرومشي؛
و دیگر امرا به ترتیب عازم [خدمت] گِیخاُتو شدند؛ باقیان در
۱۰ جلوس او فاتر گشتند، و او نیز قبول نمی‌کرد؛ و طوغان که در آن
باب مبالغه زیادت کرده بود خایف شد و بگریخت تا به گیلان رود.
لشکر بر عقب او برفتند و او را گرفته پیش امرا آوردند.
بایندو او را حمایت کرد و در توکیل بود تا رسیدن گِیخاُتو؛ و
گِیخاُتو چون دانست که امرا منتظر وی‌اند از روم متوجه ایران
۱۵ گشت و در آلتاغ به خواتین و شهزادگان و امرا رسید و تمامت
به اتفاق و کنگاچ یکدیگر روز یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه
تسعين و ستمائه در حدود اخلاط شهزاده گِیخاُتو را به مبارکی و

حکایت

گرفتن امرا که بولغاق کرده بودند و یازغوی ایشان داشتن

بعد از آنکه از طوی و عشرت فارغ شدند، در اوایل شعبان

تمامت امرا را بگرفتند و آغاز یازغو کردند و بنفس خود ۵

می پرسید، چه گیخانو می خواست که از حادثه برادرش ارغون خان

و قتل امرا و وزرا تفتیش نماید؛ و در ابتدا خود بنشست و از

شکتور نویان که مقدم امرا بود پرسید که صورت آن احوال چگونه

است؟ به جواب گفت: امرا حاضراند، پادشاه از ایشان تفحص

نماید تا از سخن ایشان گناه بنده و گناه هریک از امرا ظاهر گردد. ۱۰

امرا باتفاق گفتند که در اول طغاچار و قونجبال آغاز فتنه و

بولغاق کردند، و بعد از آن با سماغاز و تگنا گفتند، و در آخر که

آن معانی را با خود مقرر گردانیده بودند با شکتور نویان بگفتند؛

و او گفت در هر چه شما کنگاچ کرده اید من نیز با شما متفق ام.

چون سخن ایشان [بد] اینجا رسید، شکتور نویان گفت: جایی ۱۵

که چندین امیر غالب مستولی اندیشه ها و تدبیرهای فاسد کنند،

بنده مردی پیر ضعیف و برادرانم که به وجود ایشان مستظهرم در

روم ملازم بندگی پادشاه، اگر خلاف [سخن] ایشان گفتمی سر

خود را باز نیافتمی و با من همان خطاب رفتی که با جوشی و

اوردوقیا [رفت]. گیخانو [خان] عذر او مسموع داشت و او را ۲۰

خلاص داد، و بعد از اتمام یازغو امرا را سیورغامپشی فرمود؛ و

بغیر از شکتور نویان دیگر امرا چون بر عفو پادشاه اعتماد داشتند

زود به گناه خود معترف شده بودند.

و طوغانُ محبوس بود و زنان و پسران جوشی و اوردو قیا
 قصاص خون پدر [از طوغان] می خواستند؛ و آقبوقا با طوغان بد
 بود و اوروک خاتون همچنین، و گیخاتو در قتل او توقف می فرمود.
 اوروک خاتون با وی گفت اگر با وجود چندین فتنه و بولغاق که
 ۵ طوغان کرده او را نکشند و قصاص خون امرا که ایشان را کشته
 از وی نخواهند، من بعد هیچ آفریده به دل راست کوچ ندهد.
 گیخاتو فرمود که هرآینه کسی که چنین کارها کند سزای او
 آن باشد. آقبوقا چون این لفظ از پادشاه بشنید بیرون آمد و
 کودکان اوردو قیا را بفرستاد تا کار طوغان را تمام کردند؛ و
 ۱۰ گیخاتو نهم شوال به آلاتاع نزول فرمود، و دیگر روز امرا طغاچار
 و قونجقبال و غیرهم از گناه پاک شده تگشمیشی کردند؛ و روز
 آدینه چهارم رمضان گیخاتو عزم مراجعت به دیار روم مصمم
 فرمود؛ والسلام.

حکایت

۱۵ توجه گیخاتو به جانب روم و نصب فرمودن شیکتور نویان
 را به نیابت مطلق

گیخاتو چون از آلاتاع عازم روم گشت نیابت مطلق خود در
 ممالک ایران زمین به شیکتور نویان توسامیشی فرمود، و از آنجا
 به تبریز آمد و به اتفاق امرا به قشلاق اران رفت و در موضع
 ۲۰ قراچالی کنار آب کر [که] یورت قدیم او بود نزول کرد، و به
 ساختن مهمات و مصالح ملک مشغول شد و ایلچیان و آلتمغاها را
 به اطراف روانه گردانید؛ و در اواخر آن زمستان روز یکشنبه
 بیست و هشتم محرم سنه احدى و تسعين و ستمائه شهزاده زنبو

پسر یِشُموت در چَفَاتو وفات یافت.

و گیخاتو شهزاده آنبارچی را با يك تومان لشکر به جانب خراسان فرستاده بود و او جهت قیشلامیشی در حدود ری توقف نموده؛ و طغاچار با شیکتورنویان نوکر بود از وی به بهانه باز دیدن فرزندان اجازت خواسته متوجه خانه‌های خود شد؛ و صدر ۵ الدین زنجانى که نایب او بود با وی قزوینی‌ای بابا نام را به قزوین فرستاد و به برادر خود قطب‌الدین پیغام داد که ترکمانان روم و قرامانیان بر گیخاتو ظفر یافته‌اند و کار او تمام کرده، و تمامت امرا بر پادشاهی شهزاده آنبارچی متفق‌الکلمه شده‌اند، می‌باید که آن برادر به خدمت او مبادرت نماید و صورت حال با ۱۰ وی تقریر کند تا عزیمت خراسان را فسخ کرده به جانب آران مراجعت نماید.

قطب‌الدین آن حال را با شیخ جمال‌شیرازی از ملازمان شهزاده بگفت و او در خدمتش عرضه داشت. شهزاده چون بغایت زیرک و کافی بود رعایت شرایط احتیاط واجب دانست، مولایید نامی از ۱۵ نوکران خود را جهت تفحص و تحقیق آن حال به اسم ایلچی‌گری پیش شیکتور فرستاد. در راه پیش طغاچار رسید. صدرالدین با وی گفت ترا نزد شیکتور رفتن مصلحت نیست بازگرد و به تعجیل برو تا شهزاده هرچه زودتر بیاید و بر تخت نشیند.

مولایید گریز و زیرک بود گفت شاید چنین کنم، لیکن چون ۲۰ خانه‌های ما نزدیک است متعلقان را باز دیده مراجعت نمایم. چون از ایشان بگذشت، متوجه قراچالی‌گشت تا به خدمت شیکتور رسید. در راه ایلیچیان را دید که از روم می‌آمدند با یزلیفها، و گیخاتو جهت خواتین و شهزادگان و امرا هدایا و بیلگها فرستاده و در میان ایشان دوستی از آن خنود یافت که معتمدالقول بود از وی ۲۵

سلامتی گیکخاتو پرسید. او تقریر کرد که در صحت و سلامت

537/

[است و] خوشدل و کامران. /

مُولا یید را محقق شد که صدرالدین حیلِت کرده، و اگر آن
معنی روشن شود اَنباز چپی و امرای او بسلامت نمانند. در حال به
۵ خدمت شیکتور رفت و بر سر جمع ادای رسالت شهزاده اَنباز چپی
کرد و بعد از آن خلوت خواست و صورت آن احوال از ابتدا تا
انتها بشرح تقریر کرد.

شیکتور نویان پیشتر از آن معانی شمه‌ای دانسته بود او را
جوابهای نیکو گفت و باز پیش اَنباز چپی تحف و هدایا فرستاد، و
۱۰ خود با دو هزار سوار برنشست و صباحی بر سر خانه‌های طفاچار
تاخت و او را بگرفت؛ و صدرالدین را نیز به خانه خود آورد و
محبوس می‌داشت تا بهارگاه که خبر وصول گیکخاتو رسید. ایشان
را در صحبت پانصد سوار جلد به استقبال فرستاد. در حدود
اَرزن‌الروم به بندگی گیکخاتو رسانیدند بعد از آنکه هزاره به هزاره
۱۵ گذرانیده بودند؛ و گیکخاتو بیامد و به یایلاقِ اَلاتاغ نزول فرمود.
در روز یکشنبه دوازدهم رجب سنه اِحدی و تسعین و ستمائه
موافق چهاردهم اَلتینچ آی لُو پیل شهزادگان و امرا باتفاق مَوجَلگا
دادند و گیکخاتو را دیگر بار چنانکه معهود است بر تخت پادشاهی
نشاندند به یایلاقِ اَلاتاغ، و مراسم عیش و عشرت و تمهیت به
۲۰ تقدیم رسانیدند؛ و السلام.

حکایت

تفویض وزارت به صدرالدین زنجانی و قاضی

القضاتی به برادرش قطب‌الدین

گیکخاتو آن تابستان در اَلاتاغ بود و غازان از خراسان به عزم

دیدن او بیامد. چون به تبریز رسید بر وفق اشارت گیکخاتو او را نادیده مراجعت نمود؛ و صدرالدین زنجانى از اموال مقتولان که برداشته بود مالی وافر پیشکش کرد و [به] بُورَاقچین ایگاجی که پرورنده گیکخاتو بود و بغایت معتبر التجا نمود و طلب وزارت کرد؛ و شمس‌الدین احمد لاکوشی نیز به تربیت جمعی امرا طالب ۵ آن منصب بود؛ و صدرالدین به وساطت شرف‌الدین سمنانی جانب امیر آقبوقا معمر گردانید و مربی خود ساخت و همگنان را به ثوَمانات تقبل می‌کرد.

در اثنای آن حال از طرف روم خبر رسید که لشکر یاغی از شام رسید و ملک اشرف قلعه‌الروم را محاصره کرد، و در ماه رجب ۱۰ تَائِیْچُوْغُول پسر مُنْگْگَه تَیْمُور و طَغْاچَار و بُوْقْدَائِی اَقْتَاچِی و تَمَاجِی ایناق با لشکری تمام به دفع آن یاغی متوجه آن صوب شدند؛ و در شعبان شهزاده سُوکَای و امیر تَیْمُور بُوْقَا و قَرَاچَه بر راهِ اخلاط و آرزیش متوجه قلعه‌الروم گشتند و در اواخر رجب ملک اشرف قلعه‌الروم را بستند و بعضی اهالی آن را بکشت و بعضی اسیر برد ۱۵ و قلعه را به کُوتُوْالان خویش سپرد و مراجعت نمود.

و گیکخاتو به وقت مراجعت از اَلَاتَاغ در حدود اَلْتَان بُولُوْغان خاتون را بستند. در ماه شعبان سنه اِحْدَی وَ تِسعِین و سه‌شنبه هجدهم رمضان آن سال به مرحله تَسُو از اعمال تبریز سوءالمزاجی بر طبیعت گیکخاتو طاری شد و به مرضی مخوف مؤدی گشت، و اطبّا ۲۰ ریب‌الدوله و صفی‌الدوله نصرانی ملازم بودند و در معالجت اجتهاد می‌نمودند، و به مدّت چهل‌روز صحت کلی یافت؛ و در ششم ذی‌الحجه سنه اِحْدَی وَ تِسعِین وَ سِتِّمِائَه به قِشلاقِ اَران صاحب دیوانی ممالک بر صدرالدین مقرر شد؛ و از بندگی گیکخاتو درخواست کرد تا او را صدر جهان لقب دادند و برادرش را قطب ۲۵

جهان خواندند، و عم‌زاده او را قوام‌الملک؛ و قاضی‌القضاتی ممالک به نام برادر بستد و حاکمی تبریز نیز به او داد، و از آن عراق به قوام‌الملک؛ و سوم جمادی‌الاولی سنه اثنین و تسعین تَکَنَّا تُطْفَاؤُل به سرای منصوریه اران وفات یافت و او را به ۵ مراغه بردند.

و گنج‌خا تو در سیزدهم جمادی‌الآخر سنه اثنین با تبریز آمد و دوازدهم رجب از مراغه به جانب سیاه‌کوه روانه شد؛ و در هفتم شعبان ایلچیان قونیچی اغول رسیدند به اظهار وفاق و طلب اتفاق؛ و نهم آن ماه قتلغشاه نوین و ایلچیان اورگتیمور اغول و ایلچیان ۱۰ نوروز از خراسان رسیدند و همان روز رسیدن عایشه‌خاتون از روم بود و بایتمش از دیاربکر؛ و هفدهم شعبان گرای اغول پسر مُنْگْکَه تِیمور و قونج‌قبال و دولادای ایدآچی که به چریک خراسان رفته بودند باز آمدند؛ و در اواخر شعبان در اشکمر نزول فرمود و قتلغ‌بوقا پسر صادون گرجی را آنجا به یاسا رسانیدند؛ و دوازدهم ۱۵ رمضان به اوجان رفت و نوزدهم به هشتروند و از آنجا به طرف مراغه بیرون شده به آران رفت و قیشلامیشی آنجا کردند؛ و پنجم ربیع‌الاول سنه ثلث و تسعین شهزاده بیرری در وجود آمد.

و بیست و هشتم ربیع‌الآخر ایلچیان از پیش توқта رسیدند مقدم ایشان شهزاده قالمطای و بولاد و به دلان ناوور به بندگی ۲۰ حضرت رسیدند به اظهار صلح و موافقت و از هرگونه ملتسمات، و سوم جمادی‌الاولی ایشان را به اعزاز و اکرام تمام بازگردانیدند، و دوم جمادی‌الاولی در کنار کُر شهری بزرگ بنا نهاد و آن را قتلغ‌بالغ نام کرد و از قیشلاغ مراجعت نمود.

در بیله‌سوار عرض لشکر داد و در اوایل جمادی‌الآخر سنه ۲۵ ثلاث کنگاچ چاو کردند و هفتم رجب گرای اغول پسر مُنْگْکَه تِیمور

وفات یافت؛ و شانزدهم رجب مذکور شهزاده بایندو در آلاتاغ به
 بندگی / حضرت رسید و گِیخاتو او را قاقمیشی فرمود؛ و پانزدهم / 538
 شعبان او را به شفاعت بُوراقچین ایگاجی اجازت مراجعت فرمود و
 هفتم رمضان به آلاتاغ رسیدند و آنجا قورپلتای کردند و پنجشنبه
 بیست [و] یکم ماه از قورپلتای فارغ شدند؛ والسلام. ۵

حکایت

وضع چاو نامبارک و خللها که بدان سبب در ممالك

ظاهر شد

صدرالدین و بعضی امرا احیانا در باب چاو که در ولایت ختای
 روان است و تدبیر و ترویج آن در این ولایات بحشی و اندیشه‌ای ۱۰
 می‌کردند و آن قضیه را در بندگی حضرت عرضه داشتند. گِیخاتو
 صورت آن حال از بُولاد چینگسانگ استکشاف فرمود. تقریر کرد
 که چاو کاغذی است که تمغای پادشاه بر آنجا است و در تمامت
 ختای به جای درم مسکوک می‌رود؛ و نقد آنجا بالش است و به
 خزانه عامره می‌رسد. ۱۵

گِیخاتو چون پادشاهی بغایت سخی بود و بخشش بافراط می‌کرد
 و مال عالم به جود او وافی نه، آن قضیه را مستحسن داشت؛ و
 صدرالدین می‌خواست که در ممالك وضعی نهد که دیگران نکرده
 باشند، بدان واسطه در آن باب سعی تمام می‌نمود؛ و شیکتوزنویان
 که اعقل امرا بود تقریر کرد که چاو موجب خرابی ممالك باشد و ۲۰
 مستلزم بدنامی پادشاه و پراگندگی رعیت و لشکر.

صدرالدین عرضه داشت که شیکتوزنویان چون بغایت زر دوست
 است در ابطال چاو می‌کوشد. یزلیغ شد که بزودی آن را تمام

کنند؛ و آدینه بیست [و] هفتم شعبان أَقْبُوْقا و طَفاچار و صدر الدّین و تَمّاچی اپناق به جهت اجرای چاو به جانب تبریز روان شدند؛ و نوزدهم رمضان آنجا رسیدند و یَزْلِیغ رسانیدند و چاو بسیار ترتیب کردند؛ و روز شنبه نوزدهم شَوّال سنّه ثَلَث و تِسْعِیْن ۵ و سِتِّمِائِه در شهر تبریز چاو بیرون آوردند و روان کردند؛ و فرمان چنان بود که هر آفریده که نستاند در حال او را به یاسا رسانند.

یک هفته از بیم شمشیر می‌ستدند اما به عوض آن زیادت چیزی به کسی نمی‌دادند، و بیشتر مردم تبریز از راه اضطرار ۱۰ سفر اختیار کردند و اقمشه و اغذیه از روی بازار برگرفتند چنانکه هیچ چیز یافت نبود و مردم به جهت میوه خوردن پناه با باغها دادند؛ و شهری چنان انبوه از مردم خالی شد بکلی و رنود و او باش هر کرا در کوچه‌ها می‌یافتند برهنه می‌کردند، و کاروان از آنجا منقطع شد؛ و رنود به شب به سر کوچه‌های باغ کمین کردند ۱۵ و اگر مسکینی خرواری غله یا سبدی میوه به حیل به دست آورده بودی تا به خانه برد آن را از وی می‌ستدند، و اگر مانع شدی گفتندی بفروش و بهای آن چاو مبارک بستان و بنمای که از کجا خریدی بر جمله خلق در آن بلا گرفتار شده بودند و مسکینان دست به دعا برداشته.

۲۰ اتّفاقاً روزی گیخا تو در بازار می‌گذشت دکانها را خالی دید. موجب آن را پرسید. صدرالدّین گفت: شرف الدّین لاکوشی که مقدّم اینجا است نمانده، و اهل تبریز را عادت آنست که در عزای بزرگان از بازار برخیزند؛ و جمعه‌ای در جامع بر قطب الدّین غوغایی عظیم کردند تا رخصت یافتند و در گوشه‌ها اطعمه به زر ۲۵ می‌فروختند؛ و باز خلقی را بدان بهانه بکشتند و معاملات و تمّنها

بکلی هرافتاد؛ و روزی درویشی بر سر بازار عنان صدرالدین
بگرفت و گفت:

شعر

بوی جگر سوخته عالم بگرفت

- ۵ گر نشنیدی زهی دماغی که ترا است
صدرالدین به تأثیر آن سخن به اتفاق نوکران بعد خراب البصره
یرلیغ حاصل کرد که معاملات اطعمه به زر کنند. بدان سبب مردم
دلیر شدند و ظاهراً معاملت به زر می کردند، و بدان واسطه غایبان
روی به شهر نهادند و به اندک زمان باز معمور شد. و عاقبة الامر
کار چاو به جایی نرسید و ترك آن گرفتند و خلائق از آن زحمت
۱۰ خلاص یافتند؛ و روز آدینه دوم ذوالقعدة سنه ثلث و تسعین و
سیمائیه شهزاده آنبازچی در حدود نخجوان وفات یافت موافق
توقسونچ آی... پیل.

حکایت

- ۱۵ عاصی شدن بایندو در بغداد و اختلاف امرای این جانب و
یاغی شدن بعضی با گِیخاتو و عاقبت حال و کار او
شهزاده بایندو چون به شفاعت بُوراقچین ایگآچی خلاص یافت
و با مخیم قدیم خود رفت به جهت آن آزدگی با امرای خود به
صریح و کنایت شکایت گِیخاتو کردی، و به وقت آنکه امرا توداچو
یارغوچی و چیچاک کوزگان و لگزې پسر آرغون آقا ایلتمور پسر
۲۰ هندو قورنویان به جانب بغداد رفتند خاطر ایشان را به دست آورد
و در باب خروج با گِیخاتو با خویشتن یکی کرد؛ و جمال الدین
دستبردانی که از کتاب و عمال بغداد بود بسا ایشان متفق شد و

مایحتاج او و امرا و لشکر از سلاح و چهارپای و ساوری و تَغار و غیره ترتیب می‌کرد؛ و بایَدو ایلچیان را به شهر بغداد فرستاد تا محمد سُکُورچی را که به حکم یَزْلِیغِ گِیخاتو شِحنه بغداد بود بکشتند. / و عصیان را و بُلغاق را به اظهار رسانیده آغاز فتنه 539/ و فساد کردند.

عَرَبَتَائِ کُورگان چون بر آن حال مطلع شد ایلچی فرستاد و گِیخاتو را از یاغی شدن بایَدو و اتفاق امرای مذکور با وی خبر داد و وصیت کرد تا خود را از مکر امرا دُولادائی ایدآچی و قُوجُقُبَال و تُوکال و ایلچیدائی و بُوغْدائی که ملازم اند و در آن کِنِگَچ متفق نگاه‌دار. گِیخاتو با امیر اَقْبُوقا کِنِگَچ کرده این امرای مذکور را گرفته و بند کرده به تبریز فرستاد تا محبوس گردانیدند بغیر از تُوکال که به جانب گرجستان بود؛ و از قِشلاقِ اَران ایلچیان را پیش بایَبُوقا فرستادند به دیار بکر تا بایَدو را گرفته بفرستد.

ایلچیان چون به حدود اَرَبیل رسیدند بر کنار آب زاب بایَبُوقا ۱۵ را دیدند که گرفته در دست ایلچیان بایَدو بود و او را می‌بردند. از آنجا مراجعت نموده به تعجیل تمام بیامدند و صورت حال بایَبُوقا عرضه داشتند؛ و روز پنج‌شنبه بیست و هشتم ربیع‌الآخر سنه اَرَبَع وَ تِسْعِین وَ سِتِّمِائَه موافق آخر اِیکِنْدِی آئی ... پیل امرا اَقْبُوقا و طَغاجار را به چَرِیکِ بایَدو فرستاد، و طَغاجار در خفیه ۲۰ پیغام نزد بایَدو فرستاده بود و او را بر خروج تعریض کرده.

چون به کنار آب چَغاتو رسیدند، اَقْبُوقا در میانه سخن با طَغاجار گفت تو مردی گُریز و محیلی، هیچ خبر داری که در چه کاری؟! و از پیغام او به بایَدو واقف نه. طَغاجار چون آن سخن شنید تصوّر کرد که اَقْبُوقا بر سر او واقف گشته، از آن جهت این سخن ۲۵ می‌گوید. از آن معنی مستشعر گشته نیم شب با امرای هزاره اتفاق

- کرده متوجّه جانب بایدو گشت. امیر آقبوقا چون چنان دید منهزم شد و با سیصد سوار از خواص خویش به بندگی گیخاتو آمد به حدود آهر. گیخاتو از آن حال متحیر ماند. خواست که عازم روم شود. بعضی ملازمان بی تدبیر گفتند مصلحت [نیست] تاج و تخت را به یاغی سپردن و گریختن، در تمامت این ولایات لشکرهای ما نشستہ اند؛ جمع شویم و روی به جنگ دشمن آوریم. و از آنجا با آران مراجعت نمود و دیگر روز به بیلہ سوار آمد؛ و امیرحسن پسر توفو که از عهد مہد باز ملازم بود نیم شبی با اصحاب خویش بگریخت و روی به طرف بایدو آورد؛ و چون آن خبر به قونجقبال و دولادای رسید به تبریز از حبس بیرون آمدند و بگریختند؛ و ۵ امیر ایرینجین و بایچاق با جمعی دیگر اتفاق کردند و قبچاق اغول پسر بایدو را که محبوس بود بیرون آوردند و پیش پدر بردند.
- و روز پنجشنبه ششم جمادی الاولی تایتاق و طوغریلچہ در حدود ہمدان با باشماق اغول و قراچا داماد سلطان احمد مصاف دادند و ظفر تایتاق را بود؛ و توکال از گرجستان با لشکری می آمد ۱۵ و ایلچی به تبریز فرستاد نزد امرا که محبوس بودند کہ من با لشکری تمام بہ مدد شہزادہ ایلدار عزم آران دارم بہ قصد گیخاتو، شما باید کہ زود بہ من پیوندید؛ و ایشان برفور برفتند و بہ کنار کر بہ توکال رسیدند و باتفاق در طلب او پویان شدند.
- ہزارہ نارین کہ در بیلہ سوار بودند واقف شدند کہ گیخاتو ۲۰ کجا است، برفتند و او را بگرفتند و بہ امرای عاصی سپردند تا او را ہلاک گردانیدند در روز پنجشنبه ششم جمادی الاولی سنہ اربع و تسعين و ستمائہ موافق ہفتم اوجونچ آ... پیل؛ تماچی اپناق و اپت اوغلی و اپت بوقی کہ مقربان او بودند ہم با او ہلاک کردند؛ و اپت توفلی را [کہ] بہ وقت بازخواست و تأدیب بایدو ۲۵

مباشِرِ آن کار بوده بود گرفته به خدمت بایُندو فرستادند تا بر وجهی که لایق داند او را سیاست فرماید. چون آنجا رسید بایُندو گفت اقدام او بر آن حرکت به فرمان پادشاه بود او را مؤاخذت نتوان کرد، و وی را به جان امان داد.

۵ و أَقْبُوْقًا و طَائِيْچُو را بگرفتند و به وقت آنکه غازان با بایُندو مصاف می داد به نزدیک هشتروند ایشان را بگرفتند و بکشتند؛ و چهارشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنهٔ اَرْبَع و تِسْعِيْنَ و سِتِّمِائِه از ملتقای آب کوکره و آب چغاثو امرا امیررمضان را به خدمت شمراده غازان فرستادند به اعلام واقعهٔ گیخا تو؛ و نزد بایُندو ایلچی ۱۰ فرستادند تا به تعجیل تمام بیاید و بر تخت نشیند.

بایُندو چون آن سخن شنید بغایت خرم و شادمان شد و جمعی امرا را که با ایشان بد بود بکشت و متوجه این دیار گشت؛ و تمامت حکایات احوال او در داستان غازان خان مشروح خواهد آمد؛ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی.

قسم سوم
از داستان گنج‌آتو خان

در سیرت‌های پسندیده و اخلاق گزیده و حکم‌ها که کرده
و فرموده و بیلگ‌ها و مثل‌های نیکو که فرموده از آنچه در
دو قسم سابق داخل نشده و از هر کس معلوم شده. /

/540

.....